

نگاهی به همه پرسی قانون اساسی اروپا در فرانسه

دکتر رشید انصاریان*

(U.M.P) «اتحاد برای اکثریت رئیس جمهور»، که حزب اصلی و حاکم فرانسه است، شهروندان را به دادن رأی «آری» فراخوانده بود. در درون حزب گلیست در برابر رئیس جمهور شخصیتی به نام «نیکلاسار کوزی» که در گذشته وزیر اقتصاد و دارایی در دولت رافارن بود به وزارت یا رهبری حزب گلیست یا حتی نخست‌وزیری چشم ندوخته بود. چیزی که او را مسحور کرده بود، انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در ۲۰۰۷ بود و می‌کوشید تا آن هنگام به سبک پیش-انتخابات (primaires) آمریکا، زمینه نامزدی خود را از سوی نیروهای راست آماده کند. از این رو همزمان با پیروی از خط کلی حزب در حمایت از همه‌پرسی، بازیگر کی مقاصد خود را پیش می‌برد و به توشه‌اندوزی می‌پرداخت.

حزب Union pour la démocratie française (UDF) یا اتحاد برای دموکراسی فرانسه (به ریاست فرانسوا بایرو François Bayrou) که دومین نیروی راست و حاضر در اکثریت پارلمانی را تشکیل می‌دهد در واقع تنها نیرویی است که به روشنی و روراست به سود پاسخ «آری» مبارزه می‌کرد. برای این حزب - که از نظر آرمانی می‌توان آن را

همه‌پرسی ۲۹ مه ۲۰۰۵ در فرانسه درباره قانون اساسی اروپای متحد در واقع نقطه اوج کوششهایی بوده که از ۱۹۵۱ برای تشکیل اروپای متحد آغاز شده است. در ماههای پیش از همه‌پرسی تمام نظر سنجیها در فرانسه از نیت قاطع بیشتر رأی دهندگان به دادن رأی منفی خبر می‌داد. اما آیا «ژاک شیراک» و نخست‌وزیرش «ژان پی رافارن» می‌توانستند با نادیده گرفتن تعهدات خود و برنامه‌های پیشین خود در زمینه تشکیل اروپای متحد از رفراندوم سر باز زنند؟
موضع گیربهای احزاب و شخصیتها از مرزبندی کلاسیک نیروهای چپ و نیروهای راست فراتر رفته و در درون هر اردوگاه آرایش تازه‌ای صورت گرفت که نشانگر حساسیت موضوع و اهمیت آن برای شهروندان فرانسه بود.

۱- زمینه‌ها:

«موضعگیری احزاب و شخصیتها در برابر همه‌پرسی»

«احزاب راست»

حزب Union pour La Majorité Présidentielle

*استادیار گروه حقوق دانشگاه شهید چمران - اهواز

نخست وزیر فرانسه بود بر ضد قانون اساسی اروپا تبلیغ می کرد. در واقع «فابیوس» نماد نظرات کارگران و زحمتکشان مناطق شمالی بود که به سبب بیکاری ناشی از بسته شدن معادن ذغال سنگ و کارخانه‌ها در آن مناطق ضربه‌های سنگین خوردند و آنرا از آثار سیاستهای اتحادیه اروپا می دانند. اکنون فابیوس نماد این فشر از رأی دهندگان سنتی چپ شده و بدین سان به کمونیست‌ها در این زمینه نزدیک شده است.

جنبش شهروندان «Movement des Citoyens» یکی از جناح‌های درون حزب سوسیالیست به شمار می رود و جناح چپ آن شمرده می شود. «ژان پیر شو مان» «Jean- Pierre Chevenment» رهبر آن در هنگام نخستین یورش آمریکا به عراق در ۱۹۹۱ وزیر دفاع دولت میتران بود که در اعتراض به شرکت فرانسه در جنگ از دولت کنار رفت (همانند اقدام «رابین کوک» وزیر دفاع دولت بلر در جنگ دوم آمریکا بر ضد عراق در ۲۰۰۳).

او همچنین در رأس گروه دوستی فرانسه و عراق قرار داشته و در سفر به عراق با صدام حسین دیدار کرده است، این جناح بر ضد قانون اساسی اروپا بود.

«حزب کمونیست فرانسه» (PCF) و دبیر کل آن «ماری ژرژ بوفه» «Marie Georges Buffet» کانون همه ناراضیان از سیاستهای اروپا و کسانی است که خود را در خطر از دست دادن کارشان می بینند و گسترش اروپا و باز شدن در به روی کشورهای تازه را خطری برای سطح زندگی خود می دانند.

○ «سار کوزی» از مدتی پیش سرگرم زمینه چینی برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷ بوده است. او که ۵۳ سال دارد مانند رهبران سیاسی دوران انقلاب کبیر (از جمله دانتون) سخنور زبردستی است و پلکان ترقی را یکی پس از دیگری پیموده است. در آن هنگام سار کوزی که در رأس حزب رئیس جمهوری UMP قرار داشت، بر آن شد که از عرصه‌ای که شیراک در آن لغزیده بود، بیشترین بهره را ببرد.

نزدیکترین حزب به احزاب دموکرات و جمهوری خواه آمریکا و گروه حاکم بر این کشور به شمار آورد. مسئله اروپا از شعارهای اصلی بود. در توصیف این حزب که رئیس جمهور پیشین فرانسه «والری ژیسکار دستن» از شخصیت‌های مهم آن است گفته شده است که این حزب مرکز عرصه سیاسی فرانسه است و شباهتهایی به دموکراتهای مسیحی آلمان دارد.

«جنبش برای فرانسه» «Movement pour la France» به رهبری «فیلیپ دو ویلیه» در اصل تأکید خود را بر ارزشهای فرانسوی و حق حاکمیت فرانسه و مرزبندی روشن بر ضد اسلام و قوانین کوچ کردن به فرانسه می گذارد. برای یک ناظر بی طرف بیان تفاوت‌های این حزب با حزب راست تندرو یعنی «جبهه ملی FN» ساده نیست. در واقع این حزب ریشه در منطقه «برتانی» و سنت‌های مذهبی آن دارد.

در تاریخ منطقه «برتانی» پس از انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و گردن زدن لویی شانزدهم در ۱۷۹۳ جنبش دهقانی ضد انقلابی با ماهیت مسیحی به راه افتاد که سرانجام شکست خورد. ولی امواجی از خود را به جای گذارد که همچنان دیده می شود، هم در سطح و هم در ژرفای جامعه فرانسه. بویژه که دور نمای بیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا ابزاری برای تبلیغ این حزب بر ضد اروپای متحد فراهم آورده بود. رادیکال‌های راست موضعی نزدیک به UMP داشته اند، اما این حزب نیروی سیاسی چندانی ندارد و بخشی از اکثریت پارلمانی دست راستی را تشکیل می دهد.

احزاب ائتلاف چپ

در رأس این احزاب، حزب سوسیالیست قرار دارد که فرانسوا هلاند دبیر اول آن است. موضع رسمی حزب سوسیالیست (PS) در ادامه بر نامه‌های رئیس جمهوری فقید «فرانسوا میتران» پشتیبانی از اروپای متحد است. در رأس کمیسیون اروپا که ارگان تصمیم گیرنده آن است برای سالها «ژاک دلور» Jacques delore از رهبران این حزب قرار داشته است و مسئله اروپا برای این حزب یکی از مواضع افتخار آمیز آن شمرده می شده است. از هنگامی که حزب کمونیست فرانسه از درون حزب سوسیالیست بیرون آمد، مسئله اتحاد اروپا، به چند دستگی در جناح چپ فرانسه و نیروهای کارگری انجامیده است. در این گیرودار شخصی چون «لوران فابیوس Laurent Fabius» که زمانی باصطلاح نورچشمی میتران و از ژوئیه ۱۹۸۴ تا مارس ۱۹۸۶

در جمع‌بندی این مواضع در زمینه‌ی رفراندوم، می‌توان گفت که در مواردی احزاب و شخصیتها برعکس مواضع سنتی خود اقدام کرده‌اند و این، نشان‌دهنده‌ی دگرگونی در درون جامعه‌ی فرانسه است. علت این دگرگونی را در ترس شهروندان از بیکاری و پایین رفتن سطح زندگی‌شان بر اثر یورش مردمان اروپای شرقی که نامزد عضویت در اتحادیه اروپا هستند باید دید. مخالفت با پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا تنها خوراک تبلیغاتی احزاب کم‌مایه و کوچک است که می‌کوشند از این راه سرمایه‌ی سیاسی برای خود فراهم کنند.

۲- «بررسی نتیجه‌ی رفراندوم»

نخستین درس رفراندوم ۲۹ مه ۲۰۰۵، تضعیف‌ژاک شیراک بود. زیرا او سرمایه‌ی سیاسی خود را بر سر این جریان گذاشت و ملت فرانسه را به دادن رأی آری فراخواند. کار دیگری نیز نمی‌توانست بکند. از این رو نخست‌وزیر او که از حزب خود او بود و کابینه‌ی سوم خود را رهبری می‌کرد، از مقام خود فرو افتاد. «رافارن» که به گفته‌ی یکی از میانجیان سیاسی «مدیر دفتر عالی رئیس‌جمهور super directeur de cabinet» بود و از شیراک پیروی بی‌چون و چرامی کرد نخستین قربانی شکست رئیس‌جمهور بود. فردای آن روز خبرنگارانی که وارد «ماتینیون» (اقامتگاه نخست‌وزیر) شدند، دیدند که کارمندان سرگرم گردآوری و وسایل خود و بسته‌بندی آنها هستند.

چندی نگذشت که پس از دیدار نیم ساعته با رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر استعفای دولت خود را تقدیم رئیس‌جمهوری کرد و بی‌درنگ گمانه‌زنی‌ها در مورد نخست‌وزیر تازه آغاز شد. دو نام سرزبانها بود، یکی «نیکلاسارکوزی» وزیر پیشین اقتصاد و شهردار شهر نروتمند «نویلی» (در حومه‌ی غربی پاریس Neuilly) و دیگری که برای ما ایرانیها آشناست: «دومینیک دو ویلین» وزیر پیشین امور خارجه و وزیر کشور در دولت «رافارن». «سارکوزی» از مدتی پیش سرگرم زمینه‌چینی برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷ بوده است. او که ۵۳ سال دارد مانند رهبران سیاسی دوران انقلاب کبیر (از جمله دانتون) سخنور زبردستی است و پلکان ترقی را یکی پس از دیگری پیموده است. در آن هنگام سارکوزی که در رأس حزب رئیس‌جمهور UMP قرار

○ پیمان «ماستریخت» مصوب ۱۹۹۲ که به پیدایش اتحادیه اروپا انجامید، در ۲۰۰۳ پانزده کشور را در بر می‌گرفت. این پیمان، پول مشترک اروپایی «یورو» را بنا نهاد و شالوده‌ی یک سیستم اروپایی بانک مرکزی با مدیریت بانک مرکزی اروپا و مستقل از دولتها را ریخت. از سوی دیگر، این پیمان در راه همکاری در زمینه‌ی سیاستهای خارجی و امنیتی با امکان انجام گرفتن عملیات مشترک - که گاهی با اکثریت خاص و نه اتفاق آرا درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری می‌شود - گام برداشت.

اما این حزب در بسیاری از دوره‌های انتخاباتی سالهای گذشته بخش بزرگی از رأی‌دهندگان خود را به سود حزب سوسیالیست یا حتی حزب راست افراطی FN (جبهه ملی) از دست داده است؛ هر چند با ائتلاف با احزاب چپ توانسته است گروه پارلمانی خود را در مجلس حفظ کند. دو گروه سیاسی فراچپ یعنی «مبارزه کارگری» (Lutte Ourriere) و «جامعه کمونیستی انقلابی» (Ligue Communiste Révolutionnaire) خواستار دادن رأی «نه» به رفراندوم قانون اساسی اروپا شده بودند.

جبهه ملی (Front National) به رهبری «ژان ماری لوپن» در آن سوی جبهه نیروهای راست یعنی راست تندرو قرار داشته و آشکارا و با سرسختی در برابر اروپای متحد موضع‌گیری کرده و همراه با نیروهای شبه‌مردمی با شعارهایی در مخالفت با مهاجرت بر ضد مسلمانان و پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا گام برداشته است.

حزب سبزها (Les Verts) با سیاست دفاع از محیط زیست و ارزشهای همسان با حزب سبزهای آلمان به میدان سیاست گام نهاده و زمانی در دولت ائتلاف چپ به همراه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و رادیکالهای چپ دارای پست وزارت بوده است. این حزب به سود قانون اساسی اتحادیه اروپا فعالیت می‌کرد. دیگر احزاب از نفوذ چشمگیری برخوردار نیستند.

نظر سنجی‌ها خبر دادند.

۴- «رفراندوم قانون اساسی اروپا در دیگر کشورهای اتحادیه»

زمان کوتاهی پس از فرانسه، پاسخ منفی شهروندان هلند با اکثریت روشنتری گرایش‌های سیاسی تازه را تثبیت و رأی دولت ویل‌پین را در این مورد آسان کرد. هنگام آن بود که بسیاری از گزینه‌ها را که تا آن هنگام قطعی و بی‌ابهام شمرده می‌شد زیر پرسش برد. در سیاست باید به رأی مردمان در برابر مسائل مهم روز توجه کرد. بویژه باید توجه داشت که آنچه را مردمان امروز مسلم فرض می‌کنند فردا ممکن است با شک و گمان به آن بنگرند یا حتی آن را پذیرفتنی ندانند.

در انگلستان دولت «تونی بلر» اعلام کرد که رفراندومی را که برای تابستان پیش بینی کرده بود، به تاریخ دیگری موکول می‌کند که موضوع گیری بسیار خردمندانه‌ای بود. برای این کشور که پیوسته خود را بیرون از اروپا می‌دانست، چنین موضعی پیش‌بینی می‌شد و در واقع در پی بهانه‌ای بود تا دست به برگزاری رفراندوم نزنند و رأی منفی فرانسویان (از پایه‌گذاران اتحادیه اروپا) این بهانه را برایش فراهم آورد. رأی مثبت لوکزامبورگ در رفراندوم، شاهزاده‌نشین با کمتر از نیم میلیون جمعیت بر روی ۲۵۰۰ کیلومتر مربع و متأثر از سیاست‌های همسایگان نیرومند خود، یافته‌های تازه را چندان دگرگون نمی‌کرد.

در آلمان مجلس آن کشور پیمان قانون اساسی اروپا را تصویب کرد و رفراندومی برگزار نشد و بدین سان از دست

○ گروه‌هایی که نزدیک به نیم سده از عملکرد «بازار مشترک اروپا» و جانشین آن «اتحادیه اروپا»، زیان دیده‌اند و اسباب نارضایتی آنان فراهم آمده است عبارتند از کشاورزان، معدن‌چیان، شکارچیان، و برخی از پیشه‌وران. باید دانست که نخستین سنگ بنای بازار مشترک با تشکیل اتحادیه ذغال و اتحادیه اتمی گذاشته شد.

داشت، بر آن شد که از عرصه‌ای که شیراک در آن لغزیده بود، بیشترین بهره را ببرد. بنابراین ژاک شیراک گزینه دوم را به عنوان نخست‌وزیر پذیرفت و «دومینیک دو ویل‌پین» ۵۲ ساله را نخست‌وزیر کرد. «ویل‌پین» که خود از وزرای رافارن بود و سبک و روش او را دیده بود نمی‌خواست خود را دست و پا بسته تسلیم ژاک شیراک کند و با روش خاص خود در رأس دولت قرار گرفت. سارکوزی نیز وزیر کشور شد و توانست تئوری‌های ویژه خود را در زمینه کوچ کردن بیگانگان و مسلمانان به فرانسه بیازماید. افزون بر این، با توجه به تشخص سارکوزی عنوان وزیر اعظم (minister d'état) را به او دادند و نام او پس از نخست‌وزیر در فهرست اعضای دولت قرار گرفت. رقابت سارکوزی با... ویل‌پین می‌توانست آغاز شود. ویل‌پین بویژه در رأس وزارت امور خارجه و در جریان جنگ آمریکا و همپیمانانش با عراق، خود را با موضع گیری بر ضد جنگ بی‌اجازه جامعه بین‌الملل نشان داده بوده و سخنرانی‌های چشمگیری بر ضد سیاست‌های ایالات متحده کرده بود. «ویل‌پین» بود که بعنوان نماینده فرانسه و اتحادیه اروپا همراه یوشکا فیشر آلمانی و جک استراوانگلیسی، برای گفت‌وگو درباره پرونده هسته‌ای ایران به تهران آمد و از مسائل بین‌المللی شناخت دقیق و ظریفی داشت.

۳- «برنامه دولت ویل‌پین»

«ویل‌پین» که خود از اعضای دولت پیشین (رافارن) بود که با کوشش رئیس جمهوری تشکیل شده بود نمی‌توانست رئیس برنامه دولت رافارن را کنار بگذارد. از نظر قانونی نیز چنین اختیاری نداشت ولی می‌توانست با انعطاف با آن برخورد کند و جای گزینه‌ها را تغییر دهد. امتیازی که ویل‌پین داشت این بود که گزینه‌های پیشین از آن رافارن و ژاک شیراک بود، نه خود او؛ هر چند بر پایه اصل همبستگی وزارت می‌توان چنین فرض کرد که خودش نیز از طرفداران آن سیاست بوده است.

«ویل‌پین» با درسهایی که از رفراندوم گرفت، مسائل زندگی روزمره بویژه بیکاری را نشانه رفت و از برقراری تماس مستقیم با شهروندان خودداری نکرد. حتی در تعطیلات تابستانی (۲۰۰۵) در بازارچه‌ها و کنار ساحل نیز وظیفه اصلی خود را فراموش نکرد. رسانه‌های گروهی دو ماه پس از آغاز به کار دولت تازه از بهبود وجهه او در

فرانسویان و هلندیها و لغو شدن همه‌پرسی در انگلستان و لهستان جلوی این جریان را گرفت. تا اینجا می‌توان گفت که ساختار اتحادیه اروپا به گونه خطی مستقیم و بالارونده صورت نمی‌گیرد بلکه چم‌وخمهای آن گهگاه آینده آنرا با پرسشهایی روبه‌رو می‌کند.

۵- «مایه‌های سیاسی و اقتصادی نارضایتی فرانسویان از اتحادیه اروپا»

گروههایی که نزدیک به نیم سده از عملکرد (بازار مشترک اروپا) و جانشین آن «اتحادیه اروپا»، زبان دیده‌اند و اسباب نارضایتی آنان فراهم آمده است عبارتند از کشاورزان، معدن‌چیان، شکارچیان، و برخی از پیشه‌وران. باید دانست که نخستین سنگ بنای بازار مشترک با تشکیل اتحادیه ذغال و اتحادیه اتمی گذاشته شد. معادن ذغال سنگ بویژه در منطقه «آلزاس ولورن» یکی پس از دیگری بسته شد و این کار بر پایه سیاستهای تصویب شده مشترک صورت می‌گرفت. مناطق بزرگی به صورت معادن و نیز کارخانه‌های متروک در آمد و بیکاری، آشکارا رخ نمود. جوانان نخستین کسانی بودند که دستخوش بیکاری واقع می‌شدند. بی‌گمان عوامل دیگری جدا از سیاستهای مشترک اروپایی نیز در جابه‌جایی قطبهای صنعتی اثرگذار بوده است و نمی‌توان همه عوامل را بر خاسته از سیاستهای یکسان اروپایی دانست. یکی از این عوامل سستی گرفتن بخش صنعتی به سود بخش خدمات (بویژه پس از پیدایش رایانه و گسترش اتوماتیسم) است که خود سبب جذب شدن

○ دورنمای ورود انبوه دهقانان و کارگران از لهستان، رومانی، مجارستان، لتونی، لیتوانی و استونی که سطح زندگی پایین‌تر و معیارهای فرهنگی و دموکراتیک گوناگون داشتند و گذشته اتحاد جماهیر شوروی بعنوان «زندان ملت‌ها» بر آنها سایه افکنده بود، نگرانی فرانسویان و دیگر ملت‌های عضو اتحادیه را برانگیخت.

زند به کاری خطیر مانند رفراندوم چشم‌پوشی شد. دولت لهستان نیز از برگزاری رفراندوم قانون اساسی در ۹ اکتبر ۲۰۰۵ خودداری کرد.

و اما بعد:

قانون اساسی فرانسه به گونه مستقیم زیر تأثیر اتحادیه اروپا قرار دارد و هر بی‌مانی که با آن هماهنگ نباشد تا هنگامی که متن قانون اساسی تغییر نیابد قابل تصویب و امضای رئیس‌جمهوری نیست. پیمان «ماستریخت» مصوب ۱۹۹۲ که به پیدایش اتحادیه اروپا انجامید، در ۲۰۰۳ پانزده کشور را در بر می‌گرفت. این پیمان، پول مشترک اروپایی «یورو» را بنیاد و شالوده یک سیستم اروپایی بانک مرکزی با مدیریت بانک مرکزی اروپا و مستقل از دولتها راریخت. از سوی دیگر، این پیمان در راه همکاری در زمینه سیاستهای خارجی و امنیتی با امکان انجام گرفتن عملیات مشترک - که گاهی با اکثریت خاص و نه اتفاق آرا درباره آنها تصمیم‌گیری می‌شود - گام برداشت. این امر از این رو اهمیت دارد که برخلاف اصل حاکمیت ملی کشورهای مستقل است. بدین سان برای فراهم آوردن زمینه تصویب این پیمان در قانون اساسی بازنگری شد و عنوان پانزدهم یعنی «جامعه‌های اروپا و اتحادیه اروپا» بدان افزوده شد.

پیمان آمستردام در ۱۹۹۷ پیمانهای پیشین از جمله پیمان ماستریخت را تغییر داد و خود نیز به اصلاح قانون اساسی در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۹ انجامید.

پیمان «نیکس» (Nice) در ۲۶ فوریه ۲۰۰۲ گسترش اتحادیه اروپا به کشورهای تازه را پیش‌بینی کرد که این خود به کاهش نفوذ دولت فرانسه بر نهادهای اروپایی انجامید. پیمان ماستریخت صلاحیتهای اتحادیه اروپا را گسترش داد و اصل «باقیمانده صلاحیتهای» را جا انداخت که بر پایه آن، صلاحیتهای نخست از آن اتحادیه و سپس از آن دولتها است. بسیاری مسائل همچون ترابری، رقابت، کشاورزی، محیط زیست و شکار از پهنه صلاحیت قانون‌گذاران داخلی بیرون رفته است. همچنین توافقیهای شنگن در ۱۹۸۶ که از ۱۹۹۵ قابلیت اجرایی داخلی پیدا کرد با هدف ساماندهی امنیت در درون اتحادیه وضع شد که نخست تنها به برخی از کشورهای عضو مربوط می‌شد اما پیمان آمستردام آن توافقه‌ها را گسترش داد.

با درگونی آغاز شده از ۱۹۵۱ تا رفراندوم ۲۹ مه ۲۰۰۵، اتحادیه اروپا در مرحله پیش از فدرالیسم قرار داشت و پیش‌بینی می‌شد که این راه ادامه یابد، اما پاسخ منفی

○ پس از نخستین جنگ جهانی، خیزش مسلمانان الجزایر در برابر اشغالگران فرانسوی آغاز شد که بویژه پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافت. در هر دو جنگ سربازان الجزایری در ارتش فرانسه در کنار فرانسویان می‌جنگیدند. اما شعله جنبش به رهبری «جبهه آزادیبخش الجزایر» در ۱۹۵۴ هنگامی روشن شد که فرانسه در هند و چین شکستهای سخت خورد (نبرد دین بین فو) و جای خود را به ایالات متحده آمریکا داد.

انگور با پرداخت خسارت و نگهداشتن زمینهایی بدون کاشت، سبب دگرگونی و ناخرسندی و کوچیدن کشاورزان جوان به شهرها شد.

سیاست کشاورزی یکسان (la politique agricole commune) سبب به راه افتادن اعتراضات همراه با اقداماتی چون بستن جاده‌ها و بزرگراهها با تراکتور یا خالی کردن صندوقهای سبزی و میوه بویژه میوه‌های وارد شده از اسپانیا و پرتغال یا پخش رایگان آنها میان اهالی شد. در میان شکارچیان، سیاستهای مصوب اروپایی درباره تاریخ آغاز شکار یا منع شکار برخی پرندگان که سنت بومی شکارچیان شمرده می‌شود از علل ایجاد نارضایتی بود. این امر سبب پاگرفتن حزبی سیاسی به نام «شکار- ماهیگیری- سنتها» (chasse- pêche- traditions) شد که بویژه در برخی مناطق فرانسه رأی دهندگان را به خود جذب می‌کند.

می‌توان گفت که همه گروههایی که به گونه‌ای با ساختمان اروپای یکپارچه امیدهایی در سر پرورانده بودند و از میان رفتن دشواریهای خود را در گرو توسعه آن می‌دیدند، دول و گاهی دلسرد شدند. یکی دیگر از این طبقات زنان هستند. مشکل زنان نابرابری در مشاغل، در حقوق و دستمزدها برای کار یکسان، دست نیافتن به مسئولیتهای مدیریتی و بهره‌گیری نادرست همکاران و مدیران از وضع ویژه آنان است. اروپا امکان کار کردن در کشورهای گوناگون عضو اتحادیه را نوید می‌داد، ولی به زودی تنگناهای چنین

جوانان به بخش خدمات و نیاز کمتر صنعت به بازوی کار شده است آن هنگام که ذغال سنگ ماده انرژی‌زای اصلی و مادر را تشکیل می‌داد شکوفایی اقتصاد فرانسه را سبب شد و صنایع ماشین‌سازی در پرتو آن گسترش یافت. امیل زولا در سده نوزدهم محیط زندگی معدنچیان را در رمانهای خود با عنوان «تاریخ طبیعی» ترسیم کرده است. دگرگونیهای روی داده در صنایع سبب روی آوردن کارگران از مشاغل مولد به سوی بازار، بانک، بیمه و شرکتهای کوچک صنعتی به جای صنایع مادر و سنگین شد. در صنایع ماشین‌سازی، با توجه به نیاز داخلی و خارجی به اتومبیل، این گوهر تازه خانوادگی، از دهه ۱۹۵۰ میلادی، صنایع بزرگ اتومبیل‌سازی مانند رنو و پژو به جذب نیروی غیر ماهر از میان مهاجران از آفریقای شمالی (تونس، الجزایر، مراکش) و آفریقای سیاه پرداختند و نمایندگان خود را به این کشورها گسیل داشتند تا جوانان بومی را به کوچیدن به مرکز مستعمراتی پیشین تشویق کنند. با آغاز سیاست شهرسازی مدرن و ساختمان‌سازی، به آثار اجتماعی این کار نیز توجه شد و برای خانواده‌های کارگران تازه مسکن اجتماعی و ارزان قیمت (Habitation à loyer Modéré) فراهم آمد که اداره آنها به شهرداریها واگذار شد. جابه‌جایی لایه‌های گوناگون در نردبان اجتماعی با آمدن خیل کوچندگان ادامه یافت. هر مسکن نامناسب که خالی می‌شد از سوی کوچندگان خارجی پر می‌شد. اما این سیاست سبب شد که کوچندگان از مواهب زندگی مدرن چون داشتن يك آپارتمان، کودکان و مدرسه و حقوق بازنشستگی برخوردار شوند. زندگی مشترک اهالی فرانسوی تبار و مهاجر در شهری در حومه صنعتی پاریس چون «کورنو (la courneuve)» با دین، فرهنگ و سنتهای متفاوت با دشواریهای اجتماعی و اقتصادی برخاسته از آن و با دیوهراس آور بیکاری که همیشه در کمین است سبب شد تا «کوچنده بیگانه» را نخستین و نزدیکترین عامل پدید آورنده این دشواریها بدانند. پایان جنگ الجزایر با قراردادهای «اویان (Evian)» در ۱۹۶۲ و بازگشت اروپایی‌ها به مام میهن نیز به تنشهای نژادی و قومی دامن زد و خوراک مناسبی برای ایدئولوژیهای نژادپرستانه فراهم آورد. احزاب و سازمانهای گوناگون تندرو و ملی با برداشت نادرست از شرایط سخت زندگی گروههای زحمتکش، آن دشواریها را از آثار حضور کوچندگان بیگانه دانستند. در میان کشاورزان بویژه انگور کاران از سیاستهای مصوب اتحادیه اروپا برای تنظیم میزان کاشت و قطع درختان

افراد مسن تر شگفت‌انگیز و حتی زننده است و رگ ملی و قومی آنان را تحریک می‌کند. این استدلال به ظاهر منطقی که بگویند «شما نیز در کشور ما چنین حقوقی خواهید داشت» شمار اندکی را در کوتاه مدت مجاب می‌کند زیرا به زودی پیشداوریهای کهنه و بغض و کینه‌های نهفته به سطح می‌آید و شعارهای زیبارا کنار می‌زند.

در مورد هیاهویی که در زمینه پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا برپا شده باید توجه داشت که از دید تاریخی، سیاستی که دولت فرانسه به هنگام اشغال الجزایر در سال ۱۸۳۰ در پیش گرفت بسیار ناشیانه بوده است. مردمان الجزایر را مسلمانان و گروهی یهودی تشکیل می‌دادند. پس از برافتادن حکومت مسلمان «قرناطه» در اسپانیا در ۱۴۹۲ م به دست پادشاهان کاتولیک، و سپس کوچ کردن مسلمانان به شمال آفریقا، یهودیان که بیشتر دستخوش آزار اروپاییان بودند، همراه مسلمانان راه کوچ در پیش گرفتند. این پدیده را امین مألوف نویسنده لبنانی در رمان «لئون آفریقایی - Le'on L'af-ricain») با تثری بسیار زیبا به زبان فرانسه آورده است.

دولت فرانسه الجزایری‌ها را به مسلمانان و فرانسویان تقسیم کرد و به یهودیان تابعیت فرانسوی و حقوقی برابر با اروپاییان داد؛ در حالی که از همان آغاز با مسلمانان بابتی اعتمادی و با عناوینی چون «بومیان الجزایر» برخورد کرد. رفته رفته یهودیان اسامی خود را نیز به صورت فرانسوی شده در آوردند و نامهایی چون یعقوب را به صورت ژاکوب نوشتند. به هر رو برای نزدیکی مسیحیان و یهودیان، یکی بودن کتابهای مقدس از جمله انجیل باستانی Ancien testament عنوان می‌شد. در فرهنگ عمومی فرانسه، تاریخی برجستگی دارد و آن، سال ۷۳۲ میلادی به هنگام لشکرکشی اعراب و مسلمانان به اروپا است که «شارل مار تل» سپاه اعراب را در «پواتیه» متوقف کرد. بدین سان فرانسه استعمارگر توانست با اجرای سیاستهای تظلم و واگذاری زمینهای حاصلخیز به یهودیان برای درست کردن تاکستان، آنان را جذب و از ایشان برای مهار کردن مسلمانان بهره‌برداری کند. پس از نخستین جنگ جهانی، خیزش مسلمانان الجزایر در برابر اشغالگران فرانسوی آغاز شد که ویژه پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافت. در هر دو جنگ سربازان الجزایری در ارتش فرانسه در کنار فرانسویان می‌جنگیدند. اما شعله جنبش به رهبری «جبهه آزادیبخش الجزایر» در ۱۹۵۴ هنگامی روشن شد که فرانسه در هند و چین شکستهای سخت خورده بود (نبرد

○ سیاستهای مستقل شارل دوگل و بیرون رفتن فرانسه از فرماندهی واحد ناتو (NATO) و سیاست دوستی با کشورهای عرب در اندیشه فرانسویان بسیار اثربخش بوده است، اما نه تا آن اندازه که به پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا روی خوش نشان دهند. نقش آمریکا در آزادسازی فرانسه از چنگ نیروهای آلمان هیتلری در ۱۹۴۴ برای فرانسویان فراموش نشدنی است.

شعاری آشکار شد. همان کشورهایی که کوچنده فرست بودند (یونان-اسپانیا-پرتغال) به همان وضع باقی ماندند و کشورهای کوچنده‌پذیر (فرانسه-آلمان-انگلستان) نیز چنین ماندند.

در این میان، دورنمای ورود انبوه دهقانان و کارگران از لهستان، رومانی، مجارستان، لتونی، لیتوانی و استونی که سطح زندگی پایین تر و معیارهای فرهنگی و دموکراتیک گوناگون داشتند و گذشته اتحاد جماهیر شوروی بعنوان «زندان ملتها» بر آنها سایه افکنده بود، نگرانی فرانسویان و دیگر ملت‌های عضو اتحادیه را برانگیخت.

با یک بررسی ساده می‌توان دریافت که از دید مردمان عادی چنین می‌نماید که این پیوستن به هر رو و در درجه نخست به سود اعضای تازه اتحادیه خواهد بود که با داشتن اقتصادی سست و وارداتی به گروه کشورهای ثروتمند و صادرکننده اروپا می‌پیوندند. از آنجا که بنا بر اصل رشد همگون و یاری دادن به اقتصادهای سست که تا آن هنگام در مورد یونان کاربرد داشت، شمار کشورهایی که امروز کمک دریافت می‌دارند، از کشورهایی که دارای کسر بودجه سنگین هستند بیشتر خواهد شد و فشار آن بر دوش مالیات‌دهندگان در کشورهای ثروتمند خواهد بود.

۶- «تحریک احساسات ملی و مذهبی»

شرکت اتباع کشورهای اروپایی در خاک دیگر کشورها در انتخابات گوناگون و همه‌پرسیها برای مردمان محل بویژه

این پدیده حساسیت ایجاد شده و گونه‌ای ترس از چیرگی مهمان بر میزبان که نیروهای تندرو نیز به آن دامن می‌زنند، پدید آمده است. موضوع حجاب در آغاز به گونه‌ی فردی در چند اداره آموزش و پرورش (دولتی) مطرح شد. در مدارس خصوصی (کاتولیک) چنین مسئله‌ای مطرح نمی‌شود، چون بنیان کار آنها متفاوت است و دختران مسلمان در آنجا، جز مواردی بسیار نادر حضور ندارند. در فرانسه، مدارس خصوصی را بیشتر مراجع کلیسایی اداره می‌کنند و از بحث‌های حساس و جدایی‌انگیز اجتماعی، مسئله کمک دولت و سازمان‌های دولتی به مدارس خصوصی است که بویژه در سال‌های پایانی سده نوزدهم و آغاز سده بیستم از بحث‌های ملی بوده و هنوز نیز از تندی و شدت آن کاسته نشده است. حضور دانش‌آموزان محجبه مسلمان (ترك، مراکشی و...) در مدارس واکش آموز گاران و دبیران را برانگیخته و به بسیج شدن آنان برای جلوگیری از ورود چنین دانش‌آموزانی به کلاس و پیگیری درخواست اخراج آنان شده است. در چنین مواردی، شکایت اولیای دانش‌آموز در دادگاه‌های اداری و نیز شورای دولتی پذیرفته نمی‌شود و رعایت اصول و قوانین فرانسه مورد تأکید قرار می‌گرفت، تا اینکه پارلمان فرانسه پس از بستر سازی لازم از دید شرایط داخلی و بین‌المللی، در سال ۲۰۰۵ قانونی تصویب کرد که اجازه بیرون کردن چنین دانش‌آموزانی از مدارس را می‌دهد. پوشش این دانش‌آموزان غیرقانونی و برای شخصیت زن موهن و نامود می‌شود و بر سر هم در فرانسه از حجاب تصویری به دست داده می‌شود که با آنچه مردمان در کشورهای مسلمان به آن به صورت بخشی از پوشش ملی و

دین بین‌فردی) و جای خود را به ایالات متحده آمریکا داد. پس از استقلال الجزایر در ۱۹۶۲، اروپاییان یعنی مسیحیان و یهودیان از الجزایر به فرانسه آمدند و مزه تلخ شکست را با خود آوردند.

بدین سان، احساس ناراحتی در برابر اسلام و مسلمانان به گونه آشکار و پنهان بر جا ماند. بی‌گمان رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و انفجارهای نیویورک و واشنگتن این پیشینه و حافظه تاریخی را زنده کرده و آن را از ژرفا به رو آورده است. البته سیاست‌های مستقل شارل دوگل و بیرون رفتن فرانسه از فرماندهی واحد ناتو (NATO) و سیاست دوستی با کشورهای عرب در اندیشه فرانسویان بسیار اثر بخش بوده است، اما نه تا آن اندازه که به پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و روی خوش نشان دهند. نقش آمریکا در آزادسازی فرانسه از جنگ نیروهای آلمان هیتلری در ۱۹۴۴ برای فرانسویان فراموش نشدنی است و گورستانهای سربازان آمریکایی که در راه‌هایی فرانسه جان باخته‌اند با احترام مورد بازدید شهروندان و دولتمردان فرانسوی قرار می‌گیرد. همسایه‌های جوامع اروپایی و آمریکایی و نمودهای تمدن کهن یونان و روم باستان در انگلستان و فرانسه و نیز آمریکا، در تاریخ و فرهنگ فرانسه برجستگی دارد.

کمک‌های مالی آمریکا برای بازسازی فرانسه در چارچوب طرح مارشال نیز این احساس ملی را آبیاری کرده است. رفاه جامعه آمریکایی و شیوه زندگی آمریکایی همچنان برای فرانسویان گیر است و اختلاف‌های جزئی و گذرا و سخنان سیاستمداران بر این اصل مسلم اثری چندان ندارد. هر کس در بی‌لطمه زدن به این پیوستگی‌ها و وابستگی‌ها برآید، با بدگمانی روبه‌رو می‌شود و پاسخ خود را دیر یا زود می‌گیرد. البته این واقعیت مانع اجرای سیاست‌های مستقل فرانسه برای پیشبرد هدف‌های ویژه‌اش در آفریقا و خاورمیانه و منطقه اقیانوس آرام نشده است.

۷- «حجاب دختران مسلمان در مدارس»

فرانسه کشوری لائیک (سکولار) است. این وضع که از پیامدهای انقلاب کبیر ۱۷۸۹ به‌شمار می‌آید و در اعلامیه حقوق بشر و شهروند و قانون اساسی آن کشور (۱۹۵۸) ثبت شده است، سرنوشت برخی دولت‌ها و رؤسای جمهور در فرانسه را رقم زده است. با افزایش شمار کوچندگان به فرانسه و بهبود وضع اجتماعی آنان و نیز گسترش دامنه آگاهی و تحرکاتشان، در جامعه فرانسوی (اروپایی) نسبت به

○ در فرانسه، مدارس خصوصی را بیشتر مراجع کلیسایی اداره می‌کنند و از بحث‌های حساس و جدایی‌انگیز اجتماعی، مسئله کمک دولت و سازمان‌های دولتی به مدارس خصوصی است که بویژه در سال‌های پایانی سده نوزدهم و آغاز سده بیستم از بحث‌های ملی بوده و هنوز نیز از تندی و شدت آن کاسته نشده است.

کشورهای مبدأ از زاویه دیکتاتوری و دموکراسی ظاهری وجود دارد. دشواریهای روزمره اقتصادی نیز بر دامنه و ظرفیت مسئله می‌افزاید. اگر جوانی از نسل دوم یا سوم بتواند راه خود را بیابد و در دام اعتیاد و بزهکاری نیفتد باید گفت که شرایط مناسب و پدر و مادری سخت‌کوش داشته است، زیرا زمینه برای لغزش و افتادن به دام بزهکاری آماده است. کودکان بیشتر در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند. اگر هم در مرکز شهر باشند، محل سکونتشان مشخص است و به سبب گرانی مسکن، در خانه یا اتاقی بسیار کوچک و قدیمی، غیربهداشتی، پر سر و صدا، نمناک و نامناسب زندگی می‌کنند.

از آنجا که همیشه یکی از موضوعات برجسته در کارزارهای انتخاباتی وضع کودکان و حقوق و تکالیف آنها است این گروه در دوره انتخابات زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند و رسانه‌های گروهی، به وضع آنان و زندگی‌شان می‌پردازند. برای برخی احزاب سیاسی وضع کودکان دستمایه‌ارزانی است که می‌توان دشواریهای کشور را به آن پیوند داد.

کمتر کوچنده‌ای یافت می‌شود که با برنامه‌ریزی از پیش، برای اقامت بلندمدت به فرانسه آمده باشد. آنان بیشتر برای اشتغال کوتاه‌مدت و پس‌انداز کردن پولی سفر کرده‌اند ولی با دشواریهای اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو شده‌اند و بازگشتشان سال به سال به تأخیر افتاده است؛ در این مدت در زادگاه خود ازدواج کرده‌اند و فرزندانشان یکی پس از

فریضة مذهبی می‌نگرند، بسیار متفاوت است. حتی ادعا شده است که حجاب جلوی جذب و فهم مطالب درسی را می‌گیرد! در همان حال مواردی وجود داشته است که شخصیت‌های مذهبی و رجال سیاسی برای جلوگیری از اخراج دانش‌آموزان اقدام کرده‌اند و زیان چنین کاری را یادآور شده‌اند. از دید این دانش‌آموزان و پدران و مادران آنها چنین واکنشهایی خلاف قوانین فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروند و کنوانسیون‌های اروپایی است و دولت باید یکسره بی‌طرف بماند و در این زمینه موضع‌گیری نکند.

مسئله دیگر، حضور امامان جماعت در مساجد است که برخی از آنان از کشورهای مادر آمده‌اند و در گرم‌مبارزات پلیس با فعالیت‌های تروریستی زیر نظر قرار می‌گیرند و با محدودیت آزادی و شاید اخراج از فرانسه روبه‌رو می‌شوند. هر چه واکنش‌ها به فعالیت مذهبی کودکان بیشتر شود گرایش‌های مذهبی آنان بویژه در میان جوانان تقویت می‌شود و بیش از پیش در خود و جامعه بسته خود فرو می‌روند. مقامات رسمی در فرانسه به این نکته آگاهند و همین آگاهی سبب شده است که با به رسمیت شناختن جایگاه اسلام و منادیان آن، به تربیت امامان مساجد در فرانسه همت گمارند و از ورود کسانی از شمال آفریقا که پلیس نسبت به آنها به سادگی بدگمان می‌شود، جلوگیری کنند.

۸- «تابعیت کودکان»

پس از نزدیک به صد و پنجاه سال ارتباط با کودکان و بویژه مسلمانان، تحوّل در زمینه دادن تابعیت فرانسوی به زاده‌شدگان در خاک فرانسه روی داد و چون کودکان تابعیت کشور خود را نیز دارند، فرد پس از رسیدن به سن بلوغ تابعیت (فرانسوی) را برمی‌گزیند و دست از تابعیت پدر و مادر خود می‌کشد. با وجود ایستادگی برخی قانون‌گذاران خارجی (اروپایی) رفته‌رفته کشورهای دیگر نیز به نظریه خاک پیوسته‌اند؛ کاری که روزی بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود. چنین تحوّل در آلمان نیز، هرچند دیرتر، در این زمینه رخ داده است. در درون هر یک از جوانان از تبار مهاجران کشمکش روی می‌دهد: میان فرهنگ اسلامی - عربی مادری (در بیشتر موارد) با همه جذابیت‌هایش از نظر حل‌نشدن در اکثریت مسلط و غالب و تکیه بر مضامین همچون مقاومت و هویت ویژه از یکسو و گیرایی فرهنگ اروپایی و مضامین حقوق بشر و دموکراسی و فشاری که در

○ در فرانسه از حجاب تصویری به دست داده می‌شود که با آنچه مردمان در کشورهای مسلمان به آن به صورت بخشی از پوشش ملی و فریضة مذهبی می‌نگرند، بسیار متفاوت است. حتی ادعا شده است که حجاب جلوی جذب و فهم مطالب درسی را می‌گیرد! در همان حال مواردی وجود داشته است که شخصیت‌های مذهبی و رجال سیاسی برای جلوگیری از اخراج دانش‌آموزان اقدام کرده‌اند و زیان چنین کاری را یادآور شده‌اند.

داشتن گرایشهای گوناگون در درون حزب پذیرفته نیست. در گذشته، اعلام مواضع مخالف سبب اخراج شدن از حزب می‌شد و تاریخ حزب کمونیست نشان دهنده رویدادهایی تلخ در این زمینه است. در واقع حزب کمونیست فرانسه با وجود اعلام مواضع تازه، مانند دیگر احزاب کمونیست زیر سایه استالینیسیم بوده است؛ در حالی که خطوط سیاسی گوناگون در درون حزب سوسیالیست بعنوان «جریان» وجود دارد و بویژه به هنگام برگزاری کنگره، «جریانها» خود را به روشنی نمایان می‌سازند. انتخابات ریاست جمهوری و رقابت افراد به این «جریانها» دامن می‌زند. چیزی که از دید حزب سوسیالیست «دموکراسی» دانسته می‌شود، از دید حزب کمونیست درهم ریختگی سیاسی است که کارآیی را کم می‌کند. آنچه در زندگی سیاسی فرانسه به چشم آمد، «سوج سواری» رهبران سیاسی و بهره‌برداری آنان از دینامیسم «نه» در فراندوم قانون اساسی اروپا بود. نیروهایی که شهروندان را به دادن رأی منفی فراخوانده بودند، می‌خواستند یکپارچگی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷ دست کم در دور نخست حفظ کنند. «نه» گفتن به قانون اساسی اروپا، عامل یکپارچگی این نیروها که از افقهای گوناگون سربر آورده‌اند، شده بود: از حزب کمونیست، برخی نیروهای درون حزب سوسیالیست و بیرون آن گرفته تا نیروهای راست ملی و نیروهای راست تندرو. چهار ماه پس از فراندوم ۲۹ مه ۲۰۰۵، دو خطر اتحادیه اروپا را تهدید می‌کرد: خو گرفتن با وضع موجود و ادامه یافتن حالت انفعال.

از سوی دیگر، نتیجه فراندوم مانند آب سردی بود که بر سر اتحادیه اروپا و دورنمای گسترش آن ریخته شد. بدین سان، بحران سیاسی به صورت اختلافات درون حزبی چه در حزب UMP (راست) و چه در حزب سوسیالیست (چپ)، نمود یافت و انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷ به آن ابعاد شخصی بخشید.

منابع و مآخذ

- Marie- Françoise Labouz: **Droit Communautaire general**. Editions Bruylant, Bruxelles. 2003. 374 pages. 2003.
- Philippe Ardant: **Institutions Politiques & Droit institutionnel**. 16 edition. L.G.D.J. 612 Pges. 2004.

- آرشیو روزنامه فیگارو (از مه ۲۰۰۵ تا سپتامبر ۲۰۰۵)

- آرشیو روزنامه لوموند (از مه ۲۰۰۵ تا سپتامبر ۲۰۰۵)

دیگری زاده شده‌اند؛ گاهی نیز توانسته‌اند با زحمت خانواده خود را به فرانسه بیاورند. مجاورت دوشیوه زندگی غربی و شرقی، تفاوتها را در میدان دید و داوری قرار می‌دهد.

تحقیر شدن «خارجی» در هر گوشه خیابان، در مترو و اتوبوس، در فروشگاه و مدرسه، نانوائی و بیمارستان و... به چشم می‌آید. «آسیایی‌ها» (چینی‌ها، ویتنامی‌ها، لائوسی‌ها، کامبوجی‌ها، تایلندی‌ها) محله‌های خود را دارند و از فروشگاههای خودی و گاهی با کارتهای اعتباری ویژه خرید می‌کنند. وضع برای برخی دیگر از جوامع نیز چنین است، اما نه به این سازمان یافتگی. این گروه در فروشگاههای خودی، محصولات کشور خود را می‌یابند تا عادات خوراکی شان تغییر نیابد و بدین سان پیوند عاطفی و فرهنگی خود را با زادگاهشان حفظ می‌کنند و به آن تداوم می‌بخشند.

۹- «بحران سیاسی»

پیش از آغاز همه‌پرسی و فعالیت احزاب و شخصیتها در این زمینه، موضع‌گیری در برابر قانون اساسی اروپا آثار خود را بر زندگی سیاسی فرانسه گذاشته بود. در واقع برای برخی از احزاب که در حال از سر گذاردن بحران سیاسی نهفته بودند، قانون اساسی اروپا بعنوان کاتالیزور عمل کرد و تنشها و اختلافات را بروز داد. در میان احزاب، بویژه باید به پیدایش دودستگی در حزب سوسیالیست و ایستادن جناح «لوران فابوس» نخست‌وزیر پیشین در برابر جناح رسمی حزب به رهبری «فرانسوا هولاند» اشاره کرد که حزب را تا مرز چندشاخگی پیش برده است. البته هیچ مقام حزبی نمی‌خواهد مسئولیت این چنددستگی را بر دوش بکشد. می‌توان گفت که مبارزات درونی حزب سوسیالیست و وجود گرایشهای گوناگون که از دیرباز بعنوان «جریانها» «Courants» به رسمیت شناخته شده است، بار فراندوم اروپا در هم آمیخته شد. سوسیالیستها از گوشه و کنار اعلام می‌کنند که با شنیدن واژه انشعاب، پشتشان می‌لرزد. اختلافها میان جناح چپ (مخالف قانون اساسی اروپا) و جناح راست حزب سوسیالیست (موافق قانون اساسی اروپا) به پهنه عمومی کشیده شد. این، یکی از تفاوتهای حزب سوسیالیست با حزب کمونیست فرانسه است. حزب کمونیست از درون حزب سوسیالیست بیرون آمده است. در حزب کمونیست، اصل مرکزیت دموکراتیک Centralisme d'emocratique حاکم است که بر پایه آن، بحثها و نقدها باید در درون واحدهای حزبی انجام شود و هنگامی که تصمیم گرفته شد همان تصمیم اعلام می‌شود و